

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14021011**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع:** الأوامر/مادة الأمر /الطلب و الإرادة

# اخبار و انشاء

در بحث انشاء دو مرحله بحث وجود دارد:1-تفاوت اخبار و انشاء-2- معنای جملۀ خبریه و جملۀ انشائیه.

## مرحلۀ اول: مقایسۀ جملات خبریه‌ای که همراه با اعتقاد گوینده‌اند با جملات طلبیه‌ای که همراه با طلب حقیقی در نفس گوینده‌اند

در مرحلۀ نخست، گاهی جملۀ خبریه همراه با اعتقاد مخبِر به مفاد جمله است و گاهی بدون اعتقاد مخبِر است. همچنین در جملات طلبیه گاهی در نفس انسان، طلب حقیقی وجود دارد اما گاهی حقیقتاً طلبی در نفس انسان وجود ندارد.

ما در مرحلۀ نخست قصد داریم جملات خبریه‌ای که همراه با اعتقاد مخبِر است را با جملات طلبیه‌ای که همراه با طلب حقیقی در نفس متکلم است، مقایسه کنیم.

مقایسۀ جملات خبریه‌ای که بدون اعتقاد گوینده هستند با جملات طلبیه‌ای که بدون طلب حقیقی هستند، را به بعد از مرحلۀ دوم \_یعنی معنای جملۀ خبری با جملۀ انشائی\_ موکول می‌کنیم.

ما گفتیم مفاد جملۀ تامه، فعل نفسانی اِسناد است. در نفس انسان پدیده‌ای به نام اِسناد شکل می‌گیرد که غیر از نسبت است؛ یعنی جوهر نسبت ناقصه با آنچه نسبت تامه نامیده می‌شود متفاوت است. نسبت تامه آن است که یک فعل در نفس انسان تحقق پیدا می‌کند که به‌وسیلۀ لفظ از آن حکایت می‌شود و آن فعل می‌تواند اِسناد باشد و می‌تواند طلب باشد.

اما نسبت ناقصه به این شکل نیست؛ نسبت ناقصه، پدیده‌ای است که مفاهیم متعدد را در هم آمیخته و مفهوم واحد مرکّب تولید می‌کند. نسبت ناقصه در مقام ترکیب مفاهیم به کار می‌رود و مفاهیم تصوری از هم گسیخته را به مفاهیم تصوری مرکّب تبدیل می‌کند.

اما نسبت تامه، فعلی از افعال نفسانی را محقق می‌کند. یعنی فعلی از افعال نفسانی در نفس متکلم شکل گرفته و متکلم به هنگام شکل‌گیری این فعل نفسانی، جملۀ خبریه را به کار می‌برد یا یک طلب حقیقی در نفسش وجود دارد که در آن هنگام، جملۀ طلبیه را به کار می‌برد.

پیش‌تر به این نکته اشاره کردیم که هم جملات خبریه و هم جملات طلبیه، حاکی از یک فعل نفسانی هستند با این تفاوت که محکی یکی از این دو، فعل حاکی است ولی محکی در دیگری، فعل حاکی نیست و هر دوی این‌ها \_یعنی هم جملۀ خبریه و هم جملۀ طلبیه\_ از یک نوع حکایت‌گری برخوردار هستند. البته تعبیر حکایت‌گری نیازمند توضیحی است که در ادامه ذکر خواهیم کرد.

همچنین باید دانست صدق و کذب کلام به اعتبار محکی آن است یعنی اگر محکی‌اش مطابق با واقع باشد، قضیه صادق است و اگر محکی‌اش مطابق با واقع نباشد، قضیه کاذب است. اما از آن رو که جملات طلبیه، محکیّ ندارند، صدق و کذب نیز در موردشان معنا ندارد.

این اجمال مطلب بود؛ تفصیل آن را در مرحلۀ دوم ذکر خواهیم کرد.

## مرحلۀ دوم: تفاوت بین مفاد جملۀ خبریه و مفاد جملۀ انشائیه

در مرحلۀ دوم که بحث بر سر مفاد جملۀ خبریه و جملۀ انشائیه است، مناسب است ابتداء بر مطالبی که سابقاً در مورد پدیدۀ وضع ذکر نمودیم، مرور نماییم.

مرحوم شهید صدر[[1]](#footnote-1) وضع را قرن اکید بین لفظ و معنا دانستند؛ در نتیجه علقۀ وضعیه از منظر ایشان یک علقۀ تصوری بوده و هدف از وضع آن است که با کاربست لفظ، تصور معنا در ذهن مخاطب پدید آید. ایشان مطلب مذکور را هم در الفاظ افرادی و هم در جملات قائل هستند. بنابراین مرحوم شهید صدر، دلالت الفاظ افرادی و جملات را دلالت تصوریه دانسته و دلالت کلام بر قصد متکلم را مستفاد از امور خارج از کلام همچون ظهور سیاق و ظهور حال می‌دانند. از منظر ایشان، دلالت وضعیه، همان دلالتی است که حتی اگر لفظ از شخص نائم، یا فاقدشعور صادر شود، نیز در ذهن انسان پدید می‌آید.

آقای شهیدی وضع را همانند مرحوم شهید صدر تحلیل نمی‌کنند اما همچون مرحوم شهید صدر علقۀ وضعیه و دلالت وضعیه را یک دلالت و علقۀ تصوریه می‌دانند.

ما با این دو بزرگوار مخالفت نموده و گفتیم علقۀ وضعیه، تصدیقیه است. ما مفاهیم اِفرادی و جملا ت را در دو مرحله مورد بحث قرار داده و گفتیم علقۀ وضعیه در هر دوی این‌ها، علقۀ تصدیقیه است.

در توضیح این مطلب گفتیم وضع به منظور آن است که متکلم لفظ را نشانه و قالب برای معنا قرار دهد. یعنی هدف از وضع آن است که وقتی لفظ از متکلم ذی‌شعور صادر می‌شود، سبب شود که معنا به ذهن مخاطب خطور داده شود. به بیان دیگر، علقۀ وضعیه بین لفظ صادر از متکلم ذی‌شعور عالم متلفت به وضع، و معنا است.

علت دلالت لفظ بر معنا را نیز آن دانستیم که چون متکلم در صدد قدم برداشتن در راستای هدف واضع است، در نتیجه لفظ را در جایی به کار برده است که بخواهد این معنا را افهام کند که تا حدودی شبیه به مسلک تعهّد است.

البته مسلک تعهّد یک تلازم دائمی را برقرار می‌کند. متعلق تعهّد یکی از این امور بود:

1. هر وقت معنا را اراده کنم لفظ را بیاورم.
2. هر وقت لفظ را بیاورم معنا را اراده کنم.

ما این معنا را صحیح ندانستیم چون تعهّد به اینکه هر وقت معنا را اراده کردم این لفظ را بیاورم مستلزم نفی ترادف است و تعهّد به اینکه هر وقت لفظ را آوردم این معنا را اراده کرده‌ام مستلزم نفی اشتراک است چون در اشتراک لفظی ممکن است با استفاده از لفظ معنای دیگری از معانی لفظ اراده شود.

بر همین اساس گفتیم وضع عبارت از آن است که لفظ صلاحیت پیدا کند نشانۀ معنا قرار گیرد و بتواند بر آن دلالت کند پس نه تلازمی از ناحیۀ لفظ با معنا وجود دارد و نه از ناحیۀ معنا با لفظ. طبق توضیح ما این لفظ باید صلاحیت دلالت بر معنا را داشته باشد هر چند لفظ دیگری هم برای دلالت بر معنا وجود داشته باشد؛ همچنین افهام معنا با استفاده از این لفظ انجام بگیرد هر چند امکان افهامش با استفاده از لفظ دیگر هم وجود داشته باشد. بنابراین تلازمی که مورد تعهّد باشد وجود ندارد و منشأ دلالت نیز، تعهّد نفسانی نیست بلکه منشأ دلالت قدم گذاشتن متکلم در مسیر هدف واضع است؛ و در جایی که معنا متعدّد باشد قرینه بر تعیین معنا نیز قرار داده است. پس هم در مسیر هدف واضع گام نهاده و هم در فرض تعدد معنا، قرینۀ معیّنه آورده است و این چیزی است که سبب دلالت لفظ بر معنا می‌شود.

فرض کنید شخصی که نام فرزندش را «محمّد» گذاشته است، سائر متکلمین به دلیل اینکه این شخص نام فرزندش را «محمّد» گذاشته، این بچه را با نام «محمّد» صدا می‌زنند. متکلمین در مقام تکلم، به واضع اقتدا نموده و در مسیر تحقق بخشیدن به هدف واضع کام بر می‌دارد و همین مطلب سبب می‌شود لفظش دالّ بر معنا و نشانۀ معنا تلقی شود.

این اقتداء یک فعل اختیاری است و تنها در صورتی که از شخص مختارِ عالمِ به وضعِ مقتدی به واضع صادر شود، ؟؟؟. بله خیلی اوقات در طول استعمالات عدیده یک نوع دلالت تصوری بین لفظ و معنا حاصل می‌شود اما این دلالت تصوری دائمی نیست و هدف از وضع نیز نیست. این دلالت تصوری نتیجۀ وضع است نه هدف وضع و الا آنچه ابتداءً دلالت لفظ بر معنا را سامان می‌بخشد، پیروی نمودن متکلم از هدف واضع است. البته طبیعتاً این مطلب باید احراز شود یعنی برای شکل‌گیری دلالت می‌باید احراز شود که متکلم عالم به وضع بوده و در مقام پیروی از هدف واضع است و لفظ را بی‌هدف استعمال نکرده است.

با احراز این امور معلوم می‌شود متکلم قصد افهام این معنا را داشته است و وضع به هدف قصد افهام معنا صورت گرفته است.

در مقام تشریح این مطلب باید دانست در قصد افهام معنا، بین الفاظ اِفرادی، جملات تامۀ خبریه، جملات طلبیۀ و جملات انشائیه، فرق است.

در مفاهیم افرادی، یک تصور در ذهن متکلم شکل گرفته و قصد دارد به مخاطب افهام کند که این تصور در ذهن من شکل گرفته است.

در موارد تصدیق، یک فعل نفسانی در ذهن متکلم شکل گرفته است و قصد دارد به مخاطب افهام کند که این فعل نفسانی در ذهن من شکل گرفته است.

همانطور که گفتیم، جملات خبریه گاهی همراه با اعتقاد گوینده و گاهی با شک گوینده و گاهی با اعتقاد به خلاف همراه است ولی تمام این‌ها یک جامع دارند. من درر را نگاه نکردم ولی مرحوم آقای اراکی در اصول فقهشان[[2]](#footnote-2) به نقل از مرحوم حاج شیخ می‌فرمایند مفاد جملۀ خبریه تجزُّم به نسبت است نه جزم واقعی به نسبت. این تجزُّم هم در موارد جزم واقعی به نسبت، هم در موارد شک در نسبت و هم در موارد جزم به خلاف وجود دارد.

می‌توان به جای تعبیر تجزُّم، ادعای وقوع نسبت را به کار برد. متکلم از وقوع نسبت اخبار می‌دهد و این اخبار ناشی از ادعای متکلم مبنی بر تحقق نسبت است خواه همراه با اعتقاد واقعی باشد و خواه همراه با شک یا اعتقاد خلاف باشد. در تمام این موارد، گوینده ادعای وقوع نسبت را بیان داشته و لفظش کاشف از ادعای مزبور است و این ادعا یک امر حقیقی است و دلالت لفظ بر این ادعا، از قبیل دلالت علت بر معلول است پس سنخ این دلالت از سنخ دلالات تکوینیه است. این دلالت، یک دلالت تکوینی است که ناشی از وضع است.

ما در تبیین حقیقت وضع گفتیم، پدیدۀ وضع در واقع یک سببیت تکوینی بین کاربست لفظ و افادۀ معنا برقرار می‌کند. مرحوم حاج شیخ در درر[[3]](#footnote-3) فرمودند لفظ نمی‌تواند سبب تکوینی برای افادۀ معنا باشد چون علیّت تکوینی به دست واضع نیست. ما در اشکال به فرمایش ایشان گفتیم واضع توان ایجاد علیّت تکوینی را دارد البته در جایی که متکلم درمقام اقتدا به واضع باشد. اقتدا به واضع و پیروی از هدف وی سبب می‌شود وقتی لفظ را به کار می‌برد معنای تصوری یا تصدیقی را نیز اراده کرده باشد.

پس لفظ متکلم علّت قصد معنا است؛ یعنی وقتی سامع لفظ را از متکلم می‌شنود و می‌داند متکلم نسبت به وضع آگاهی داشته و در راستای هدف واضع گام برداشته است، لفظ متکلم از قصد افهام معنا یا از آن فعلی که در نفس گوینده محقق است، حکایت می‌کند و این حکایت، یک حکایت تکوینی بوده و از قبیل علیّت تکوینیه است.

با عنایت به نکات ذکر شده باید دانست آن فعلی که لفظ متکلم از آن حکایت می‌کند، ادعای وقوع نسبت است.

ادعای محقق خوئی در این زمینه، ادعایی صحیح است. ما در صدد بیان این نکته هستیم که روح فرمایش محقق خوئی[[4]](#footnote-4) مبنی بر اینکه معنای جملۀ خبریه قصد اخبار است و معنای جملۀ انشائیه، قصد ابراز معنای نفسانی است، فرمایشی به جا و صحیح است. این مطلب در موارد اخبار و طلب صحیح است.

البته در این بحث الفاظی وجود دارد که باید کنار گذاشته شود و به آن‌ها اشاره خواهیم کرد؛ با عبور از الفاظ، روح فرمایش محقق خوئی به این نکته بازگشت می‌کند که در مفاهیم افرادی، لفظ به کار گرفته شده، دالّ تکوینی بر قصد اخطار معنای افرادی در ذهن متکلم است؛ و در جملات خبریۀ تامه، دالّ تکوینی بر قصد وقوع یا عدم وقوع نسبت در خارج است؛ و در جملات انشائیه دالّ تکوینی بر وجود یک صفت نفسانی در درون متکلم است.

البته این مطلب به یک توضیح نیازمند است مبنی بر اینکه آن صفت نفسانی که محکّی جملات انشائی محسوب می‌شود الزاماً طلب حقیقی نیست چون ممکن است طلب ادعائی باشد. در اینجا یک امر وجدانی وجود دارد که محقق خراسانی[[5]](#footnote-5) را وادار نموده است پدیدخ‌ای به نام طلب انشائی تصویر کند.

درک وجدانی مزبور آن است که محقق خراسانی می‌فرماید بالوجدان مستعمل‌فیه جملۀ طلبیه در جایی که همراه با طلب حقیقی است و جایی که بدون طلب حقیقی و به انگیزۀ تسخیر و تعجیز و مانند آن است، یکسان است و آن مستعمل‌فیه وحدانی همان طلب انشائی است که با لفظ ایجاد می‌شود یعنی لفظ، منشأ ایجاد طلب انشائی است.

به نظر می‌رسد ادعای محقق خراسانی هم درست است و هم نادرست.

در اینکه مستعمل‌فیه جملۀ طلبیه در تمام این موارد یکسان است، حق با محقق خراسانی است؛ اما پدیده‌ای به نام طلب انشائی نداریم و آنچه داریم ادعای طلب است. ادعای طلب با لفظ ایجاد نمی‌شود بلکه محکی صیغۀ طلبیه است. و اشکال ذکر شده توسط آقایان مبنی بر اینکه مگر لفظ می‌تواند چیزی را ایجاد کند، نیز صحیح است چون معنا ندارد، لفظی که وجود حقیقی ندارد یک وجود حقیقی ایجاد کند. موجودات حقیقی تابع علل خودشان هستند؛ این طلبی که در نفس وجود دارد تابع تحقق عوامل طلب است. لفظ حتی ادعای طلب را نیز ایجاد نمی‌کند بلکه از آن حکایت می‌کند ولی دلالت لفظ بر ادعای طلب، یک دلالت تکوینیه است.

نکته‌ای که قصد داریم بر آن تکیه کنیم آن است که نخست می‌باید بین جملات انشائیه و جملات طلبیه و جملات خبریه فرق گذاشت. برخی از جملات، مفاد ایقاعی \_یعنی ایجادی\_ دارند و برخی از آن‌ها مفاد ایقاعی ندارند. در جایی که معنا، اعتباری باشد، لفظ می‌تواند ایقاعی باشد و معنا را ایجاد ‌کند. من می‌توانم بگویم هر وقت لفظ را ادا کردم، معنا را اعتبار کرده باشم؛ چنین چیزی بلامانع است.

حقیقت اعتبار، یک قضیۀ شرطیه است که ممکن است شرط آن را تلفظ به لفظ قرار دهم. من این مطلب را اعتبار می‌کنم که هر وقت لفظ را به قصد ایجاد تلفظ کردم، ملکیّت مشتری را اعتبار کردم.

محقق خوئی در جملات انشائیه‌ای همچون انشای بیع و طلاق، معتقد است مفاد این جملات، ابراز صفت نفسانی است. یعنی یک اعتبار در نفس متکلم وجود دارد که با کاربست جملۀ انشائی، این صفت نفسانی ابزار می‌شود.

این مطلب نیز هم درست است و هم غلط. درست است که در نفس من یک اعتبار وجود دارد ولی این اعتبار به نحو قضیۀ شرطیه است. در شرط این قضیۀ شرطیه تلفظ به لفظ قرار دارد یعنی بدون تلفظ به لفظ این قضیۀ شرطیه فعلی نمی‌شود.

### مروری بر ادراکات وجدانی در مسأله

ما انشاء را از طلب جدا کردیم. حال به جای تعبیر انشاء می‌گوییم ما سه گونه مفاد داریم: اخبار، ایقاع و طلب.

ایقاع که توسط برخی انشاء نامیده می‌شود، در مواردی همچون «بعت»، «طلقت» و مانند آن به کار می‌رود.

نکتۀ اول آن است که ما بالوجدان این مطلب را درک می‌کنیم که وقتی «بعت» و «اشتریت» را به کار می‌بریم و شرعاً یا عقلائاً اثری بر آن مترتب نمی‌شود یک اعتبار شخصی وجود دارد؛ بنابراین مسلک محقق خراسانی در این جهت صحیح است نه مسلکی که مرحوم آقای روحانی به مشهور نسبت داده‌اند.

نکتۀ دوم آن است که بالوجدان، تحقق لفظ، در تحقق معنای اعتباری دخالت دارد.

نکتۀ سوم آن است که بالوجدان، در ورای لفظ یک صفت نفسانی وجود دارد که لفظ از آن حکایت می‌کند.

بنابراین ما قصد داریم سه مسلک را در هم بیامیزیم و بگوییم هر مسلک، گوشه‌ای از واقعیت را نمایان می‌کند.

مسلک اول، مسلک محقق خراسانی است مبنی بر اینکه حقیقت انشاء متوقف بر آن نیست که یک اعتبار شرعی یا عقلائی وجود داشته باشد یعنی حتی در مواردی که عقلاء یا شرع بر انشای منشئ اثری مترتب نمی‌کنند، حقیقت انشاء صادق است.

نکتۀ دوم ان است که این جملات، به یک معنا ایقاعی هستند و به یک معنا، ابراز ما فی النفس هستند. یعنی هم مسلک محقق خراسانی صحیح است که این جملات را ایجادی می‌داند و هم مسلک محقق خوئی صحیح است که آن را ابراز ما فی النفس می‌داند.

در توضیح مطلب باید دانست ما یک اعتبار شرطی داریم که در نفس متکلم است و یک اعتبار فعلی داریم که با لفظ ایجاد می‌شود چون در موضوع[[6]](#footnote-6) اعتباری که در نفس متکلم است، تلفظ به لفظ دخالت دارد. محصل مطلب آن است که ما یک اعتبار نفسی در درون متکلم داریم که موضوعش تلفظ به لفظ است یعنی متکلم در نفس خودش اعتبار کرده است که هر وقت لفظ را تلفظ کرد، معنا را اعتبار کرده است. بنابراین با تلفظ به لفظِ «بعت» و «اشتریت»، ملکیّت را اعتبار می‌کند و لفظ متکلم در تحقق این اعتبار دخالت دارد ولی دخالت لفظ در تحقق اعتبار از قبیل دخالت شرط در فعلیت قضیۀ شرطیه است.

اصل اعتباری که در نفس متکلم به نحو قضیۀ شرطیه وجود دارد، وابسته به لفظ نبوده و بدون لفظ هم تحقق دارد لذا نسبت به این اعتبار شرطی، لفظ جنبۀ ابرازی دارد نه ایجادی و از این جهت حق با محقق خوئی است که مفاد جملات را ابراز صفت نفسانی می‌دانند ولی این صفت نفسانی قضیۀ شرطیه است که در شرطش تلفظ به لفظ قاصداً به تحقق المعنی نهفته است.

بنابراین هم ایقاعی بودنی که توسط محقق خراسانی مطرح شده صحیح است و هم ابرازی بودنی که توسط محقق خوئی مطرح شده صحیح است. ابقاعی بودن این جملات نسبت به مرحلۀ فعلیت اعتبار است یعنی تلفظ به لفظ منشأ وقوع و ایجاد اعتبار فعلی می‌گردد؛ و ابرازی بودنش مربوط به مرحلۀ اصل اعتبار است که در نفس انسان به نحو قضیۀ شرطیه تحقق دارد.

به عبارت دیگر ما یک مرحلۀ جعل داریم و یک مرحلۀ مجعول؛ مدلول جملات نسبت به مرحلۀ جعل ابرازی است و نسبت به مرحلۀ مجعول، ایقاعی است.

در جلسۀ آینده این مطلب را بیشتر توضیح می‌دهیم.

بارها این نکته را متذکر شدیم که خیلی اوقات یک سری نکات وجدانی وجود دارند که هر یک از آقایان به یک نکتۀ وجدانی توجه نموده و آن را بسط داده‌اند و سائر نکات وجدانی مغفول عنه واقع شده است. پس هر یک از این مبانی قسمتی از واقعیت را نشان می‌دهد.

به نظر می‌رسد معنای ایقاعی در طلب وجود ندارد در نتیجه تقسیم‌بندی صحیح، همان تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ای است که توسط مرحوم شیخ رضی[[7]](#footnote-7) انجام شده است. جملات یا خبریه هستند یا ابقاعیه هستند یا طلبیه. جملات طلبیه غیر از جملات ایقاعیه هستند.

تمام این جملات یک نقطۀ اشتراک دارند که عبارتست از اینکه مبرِز ما فی النفس هستند. ابراز صفت نفسانی در تمام جملات وجود دارد یعنی هم جملات خبریه و هم ایقاعیه و هم طلبیه، یک جنبۀ مبرزیت ما فی النفس دارند ولی برخی از این‌ها ابراز فعل حکایی است و دیگری ابراز فعل غیر حکایی است که در جلسۀ آینده آن را بیشتر توضیح می‌دهیم.

1. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 83 [↑](#footnote-ref-1)
2. أصول الفقه، ج‏1، ص: 18 [↑](#footnote-ref-2)
3. دررالفوائد ( طبع جديد )، ص: 35 [↑](#footnote-ref-3)
4. مصباح الأصول ( مباحث الفاظ - مكتبة الداوري )، ج‏2، ص: 269 [↑](#footnote-ref-4)
5. فوائد الاصول: ص17 [↑](#footnote-ref-5)
6. در جملات حملیه موضوع و در جملات شرطیه شرط نامیده می‌شود که بستگی به نحوۀ ارائه بحث دارد. [↑](#footnote-ref-6)
7. شرح الرضی علی الکافیة: ج2 ص299 [↑](#footnote-ref-7)